

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تأملی در باب تعقلون

سعید زیباکلام

شماره ۴



پژوهشگاه دانشگاه امام صادق علیه السلام

تأملی در باب تعقلون

مؤلف: سعید زیباکلام

ناشر: پژوهشگاه دانشگاه امام صادق علیه السلام

شماره مسلسل: ۱۷-۱۲-۱۴۰۳

تاریخ انتشار: مهر ۱۴۰۳

ویرایش اول

تعداد صفحات: ۱۲

نشانی: تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق علیه السلام،

پژوهشگاه

کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۹۴۹۲۴

تمامی حقوق برای پژوهشگاه دانشگاه امام صادق علیه السلام محفوظ است
و استفاده از مطلب این گزارش با ذکر منبع مجاز است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (سورة مبارکه يوسف: ۱۰۸- ۱۰۹)؛

«ای رسول! بگو این راه من است که من و هر که مرا تبعیت کند با بصیرتی شما را به سوی الله (سبحان و تعالی) می خوانم؛ و منزه است الله (تبارک و تعالی) و من از مشرکان نیستم (۱۰۸) و پیش از تو نفرستادیم جز مردانی از اهل شهرها که به آنها وحی فرستادیم. آیا پس در زمین سیر نمی کنند تا ببینند فرجام آنان که پیش از ایشان بودند، چگونه بوده است. و خانه آخرت بهتر است برای آنان که تقوا پیشه می کنند.» افلا تعقلون؟» (۱۰۹)».

- اگر "افلا تعقلون؟" را مطابق عرفی قدیم العهد "آیا پس تعقل نمی کنید؟" فهم کنیم آنگاه این سؤال مطرح می شود که درباره چه موضوعات، بینش ها و ارزش هایی توصیه شده ایم که تعقل کنیم؟
: درباره آن بصیرت؟ اینکه الله منزه است؟ اینکه پیش از تو هم مردانی از اهل شهرها را فرستادیم؟ اینکه به آنها وحی کردیم؟ اینکه فرجام پیشینیان چگونه بوده؟ اینکه "خانه آخرت" بهتر است برای آنان که تقوا پیشه می کنند؟

- صرف نظر از موضوعات تعقل، سؤال بنیانی تری که طالع می شود این است که چه اهدافی را می خواهیم با تعقل درباره آنها تعقیب و یا محقق کنیم؟ واضح است که نوعاً تعقل نمی کنیم که تعقل کرده باشیم! تعقل فعل یا فرآیندی است که انجام می دهیم و یا طی می کنیم برای اینکه به هدفی یا امر مطلوبی نائل شویم. تعقل فی نفسه یا به خودی خود بلاموضوع یا، دقیق تر، بیهوده و لغو به نظر می رسد.

- اینک سؤال کنیم آیا با تعقل درباره مقولات فوق می خواهیم (الف) صدق یا کذب آنها؛ (ب) عقلانیت یا ناعقلانیت آنها؛ (ج) فایده یا بی فایدهی آنها؛ (د) آفاقیت یا انفسیت آنها و (ه) حق یا باطل بودن آنها را تعیین و احراز کنیم؟

- اینک سؤال دیگری جوانه می زند: آیا ممیزات یا موازین ارزیابانه فوق برای متعقلان فرضی ما در زمان انزال آیات مدنظر و به ویژه در زمان حاضر روشن است که چیست؟

- فرض فوق العاده عظیمی کرده بر آن می شویم که فهم و معنای محصل و روی هم رفته اجماع شده ای از این موازین داریم. آنگاه سؤال مفهومی بنیانی دیگری طالع می شود و آن اینکه "تعقل" چگونه فعل یا فرآیندی است که ما با آن می توانیم صدق یا عقلانیت یا فایده مندی یا آفاقیت یا حق بودن آن ارزش ها و بینش ها را احراز و یا تعیین کنیم؟

- اینک فرض فوق العاده بزرگ دیگری کرده قائل می شویم که ما فهم و معنای محصل و روی هم رفته اجماع شده ای از فعل یا فرآیند تعقل در اختیار داریم. و بعلاوه، فرض فوق العاده بزرگ دیگری کرده قائل می شویم که حاصل تعقل های ما یقینی، قطعی، و خلل ناپذیر هستند.

- اینک این سؤال بغرنج جوانه می‌زند که در صورتی که فردی از مخاطبان رسول خدا - همان مشرکان و کافران - و یا فردی از معاصران تعقل کند و کذب یا بطلان یا ناعقلانیت یا بی‌فایده‌گی هر یک از آن ارزش‌ها و بینش‌های مطرح فوق را احراز کرد تکلیف چه می‌شود؟
- آیا بر آن می‌شویم که وی نمی‌داند تعقل چیست؟ و یا می‌دانسته اما تعقل را درست انجام نداده؟ و یا تلقی و فهم وی از آن موازین ارزیابانه نادقیق و معوج و یا بالکل خطا بوده؟

- و چرا؟ یعنی، از کجا دریافته‌ایم که وی یا نمی‌دانسته تعقل چیست و یا می‌دانسته اما تعقل را درست انجام نداده و یا تلقی‌اش از موازین ارزیابانه معوج و خطا بوده؟ روشن است که کافر/مشرک مدّ نظر می‌تواند دقیقاً همین مواضع را نسبت به ما اخذ کند! در این صورت چه می‌توان گفت و راه خروج از این وضعیت معماآمیز بغرنج چیست؟

- یک گزینه که نوعاً ما بدون کمترین تعلل و تأملی متوسل آن می‌شویم این است که: واضح است که چرا وی یا تعقل نمی‌دانسته چیست و یا نادرست به کار برده و هکذا، زیرا به نتایج نادرستی نائل شده. و اگر سؤال شود: از کجا می‌دانید که نتایج وی نادرست است؟ جواب بدون کمترین تردیدی این است که به صدق و حق بودن (حقانیت) و عقلانیت و فایده‌ت آیات **کتاب‌الله** نرسیده.

- روشن است که در اینجا ما مرتکب مغالطهٔ مصادره‌به‌مطلوب شده‌ایم: صدق و حقانیت و عقلانیت و فایده‌ت ارزش‌ها و بینش‌های مندرج در آیات مذکور را مصادره کرده مبنای قضاوت خود دربارهٔ تعقل کردن و درست‌تعقل کردن و هکذا، کافران/مشرکان قرار داده‌ایم. آیا روشن

نیست که اگر چنین مصادره‌ای نکنیم هیچ راه خروج مناقشه‌ناپذیر یقینی از آن وضعیت معماًمیز بفرنج وجود ندارد؟

- آری! برخی و یا شاید هم کثیری در اینجا قائل شوند که "راه خروج" وجود دارد و آن عبارت است از تعقل و استدلال، آن هم استدلال عقلی؛ اگر چه این "راه خروج" بعضاً مناقشه‌ناپذیر و یقینی نیست.

- اگر آن برخی یا کثیری قائل شوند که همواره آن "راه خروج" مناقشه‌پذیر و غیر یقینی است در آن صورت تأمل‌انگیز است که "راه خروج" در اینجا چه معنا و فایده‌ای دارد!

- و اما بعضاً! از کجا می‌توانیم پی ببریم که در بعضی از مواضع یا مواقف "راه خروج" مناقشه‌ناپذیر و یقینی است؟ از آنجاکه کافران/ مشرکان در برخی مواضع با ما - مؤمنان - توافق دارند؟ و آیا روشن نیست که مفرّ دیگری وجود ندارد جز همین *توسل به توافق* میان ما و آنها؟ دیده می‌شود که مبنای مناقشه‌ناپذیری و یقینی بودن "راه خروج" - یعنی مناقشه‌ناپذیر و یقینی دانستن تعقل و استدلال کافران و مشرکان و نیز تلقی‌شان از موازین ارزیابانه - چیزی جز توافق نتایج تعقل و استدلالشان با مواضع ما نیست؟

- در بالا گفتیم که «برخی یا شاید هم کثیری قائل می‌شوند که "راه خروج" وجود دارد و آن عبارت است از تعقل و استدلال، آن هم استدلال عقلی». نیاز به موشکافی ندارد که اولاً قید یا شرط "عقلی" در "استدلال عقلی"، زائد است. مراد از "استدلال" - به هر معنایی که در میان فلاسفه معروف و مرسوم است - همواره همان استدلال عقلی است. اگر هم در موارد معدودی از اصطلاح "استدلال تجربی" استفاده می‌کنیم باز هم منظور همان معنای معروف و مرسوم استدلال میان فلاسفه است جز

اینکه در اینجا برخی شواهد تجربی یا آزمایشگاهی مورد توسل یا عطف قرار می‌گیرد.

و اما «راه خروج وجود دارد و آن عبارت است از تعقل و استدلال!» به‌راستی روشن نیست که هنگامی که مناقشه بر سر تعقل و استدلال کردن، و درستی تعقل و استدلال کردنمان است مجاز نیستیم متوسل به تعقل و استدلال شویم^۱ که در این صورت مجدداً دچار مغالطه مصادره‌به‌مطلوب شده‌ایم. و این یعنی، نمی‌توانیم هنگام بحث درباره گره‌گشایی تعقل و استدلال، و درستی تعقل و استدلال کردنمان، تعقل و استدلال را به کار بندیم. هر ابزار دیگری که تصور و بدان توسل کنیم روشن است که به تعقل و استدلال نمی‌توان متوسل شد.

- ملاحظه می‌شود که تعقلون را تعقل فهم کردن ما را با چه سؤالاتی و نتیجتاً با چه فرض‌های عظیمی و نهایتاً با چه مغالطاتی درگیر و مواجه می‌کند. و همه این مواقف و نتایج نامطلوب برای اینکه می‌خواهیم مطابق فرهنگی تعقل را بدون هیچ قید و شرط و غایتی وارد کتاب الله کنیم.

- اکنون می‌خواهم از منظر دیگری به موضوع تعقل درباره ارزش‌ها و بینش‌های مندرج در آیات فوق‌الذکر نگاهی بیفکنم. یک‌بار دیگر ارزش‌بینش‌های منظور را مرور می‌کنیم:

(۱) پیامبر مردم را با بصیرتی به‌سوی الله می‌خواند.

(۲) الله منزّه است.

(۳) پیش از تو رسولانی به اهل شهرها فرستادیم.

۱. روشن است که در اینجا «تعقل» و «استدلال» را مترادف فرض کرده‌ام. و البته که برخی این دو مقوله را متفاوت فرض می‌کنند.

- (۴) به رسولان خود وحی کردیم.
- (۵) در زمین سیر کنید تا فرجام آنان را که پیش از شما بودند، ببینید.
- (۶) خانه آخرت وجود دارد.
- (۷) خانه آخرت برای آنان که تقوا پیشه می‌کنند، بهتر است.
- سپس فرض بزرگی می‌کنیم که می‌دانیم تعقل چگونه فعل یا عملی است. همچنین، فرض بزرگ دیگری می‌کنیم که می‌دانیم مراد و منظور از تعقل در «آیا پس تعقل نمی‌کنید؟» چیست. با این مقدمات، اینک سؤالات دیگری جوانه می‌زند:
- مردم چگونه می‌توانند با تعقل آن بصیرتی که با آن رسول خدا مردم را به سوی الله می‌خواند اولاً بشناسند و ثانیاً بپذیرند که رسول با آن یا به مدد آن دعوت خود را انجام می‌دهد؟
 - مردم چگونه می‌توانند با تعقل اولاً فهمی از مقوله یا مفهوم “منزه” پیدا کنند و ثانیاً بپذیرند که الله منزه است؟
 - مردم چگونه می‌توانند با تعقل دریابند یا بفهمند که پیش از فردی که دعوی رسالت می‌کند الله (سبحانه و تعالی) رسولانی را به اهل شهرها ارسال کرده است؟
 - مردم چگونه می‌توانند با تعقل دریابند که الله (سبحانه و تعالی) به رسولان خود وحی می‌کرده است؟
 - با فرض اینکه می‌دانیم “سیر در زمین” چگونه کاری است مردم چگونه می‌توانند با تعقل پی به فرجام اقوام و ملل پیشین ببرند؟
 - مردم چگونه می‌توانند با تعقل دریابند یا بفهمند که “خانه آخرتی” وجود دارد؟

- و بالاخره، که "خانه آخرت" برای آنان که تقوا پیشه می کنند بهتر است؟ واضح است که در اینجا پیش فرض کرده ایم که می دانیم اولاً "تقوا" چیست و ثانیاً چگونه می توان آن را پیشه کرد!

اینک سؤالی تجربی-تاریخی جوانه می زند: آیا در میان صنوف مختلف مردم، فردی را در گذشته و حال سراغ داریم که ادعا کرده باشد با تعقل به ارزش ها و بینش های فوق رسیده باشد؟

اینک سؤال نوع دیگری طالع می شود: چرا در میان اقشار مختلف مردم، اعم از عالمان و عامه مردم، هیچ کس چنین ادعایی نکرده است؟

حال بحث خود را از منظر دیگری پی می گیریم. ما در بحث های فوق برای تعقل اهداف و غایاتی را برشمردیم. و سؤال کردیم که «آیا با تعقل درباره مقولات فوق می خواهیم (الف) صدق یا کذب آن ها؛ (ب) عقلانیت یا ناعقلانیت آن ها؛ (ج) فایده یا بی فایده گی آن ها؛ (د) آفاقیت یا انفسیت آن ها؛ و (ه) حق یا باطل بودن آن ها را تعیین و احراز کنیم؟». اینک این سؤالات جوانه می زند که: آیا حضرت حق، در کنار چهل و شش مورد تعقلون/یعقلون های کتاب الله، حتی یکبار هم مراد و مقصود از تعقل مزعوم را تعیین نکردند و یا اشارت و دلالتی بدان فرمودند؟ آیا قابل تصور است که درباره چنین موضوع مهمی که به کرات ذکر شده، هیچ سخنی درباره هدف یا اهداف از تعقل گفته نشده باشد؟ یعنی، آیا قابل تصور است که هدف/اهداف از تعقل واضح و آشکار یا بدیهی پنداشته شده که نیازی به تعیین نداشته؟ یعنی، آیا به راستی "تعقل" آن چنان

مفهومی است که در صورت تصور آن توسط فردی بلازمینه و بلافرهنگ و بلاتاریخ، هم چیستی‌اش و هم اهدافش به‌طور خودجوش پدیدار و بر ذهن ادعائاً آیینه‌گونه آن فرد منعکس و نمایانده می‌شود؟ به‌راستی جای سؤال ندارد که آیا بنیائاً فرد بلازمینه بلافرهنگ بلاتاریخ امکان تصورکردن دارد؟ که بیشتر! آیا چنین فردی بنیائاً می‌تواند بیندیشد؟ فراتر رفته اضافه کنم آیا چنین فردی حتی تصویری از اندیشیدن، به‌معنای بسیار موسّع آن، و بنیانی‌تر، تصویری از خودش، همان فردیتش، دارد؟

به‌احتمالی بسیاری از مؤمنان فیلسوف یا متکلم یا مفسر یا فقیه خواهند گفت: هدف از تعقل مزعوم تعیین "حقانیت" یا "بطلان" آن ارزش‌ها و بینش‌ها است، نه تعیین فی‌المثل عقلانیت و آفاقیت و فایده آن‌ها. در این صورت سؤال جدیدی جوانه می‌زند: آیا توصیه یا اشارت به تعقل مزعوم خطاب به مؤمنان است یا کافران/مشرکان؟ در اینجا، سه حالت ممکن است: خطاب فقط به کافران/مشرکان، فقط مؤمنان، و هر دو گروه. اینک سؤالات دیگری رخ می‌نمایند: آیا مؤمنان اعم از مفسران و فیلسوفان و متکلمان و فقیهان و عامه مردم، به‌راستی درباره آن ارزش‌بینش‌ها تعقل کرده‌اند؟ فرض می‌کنیم کرده باشند در این صورت این سؤال جوانه می‌زند که حاصل آن تعقل‌ها چیست؟ و مهم‌تر، چه تفاوتی در ایمان و عبودیت مؤمنان کرده است؟

اما اگر گفته شود که خطاب فقط کافران/مشرکان است در این صورت سؤال می‌کنیم: در صورتی که آن‌ها التفاتی به این توصیه کرده، تعقل کرده باشند، نتایج و آثار آن تعقل‌ها چه بوده است؟ آیا کمترین قرینه یا شاهی داریم که برخی یا معدودی از آن‌ها مؤمن و معتقد شده‌اند؟

باز هم فروتر رفته، از منظر دیگری به این تفسیر از "افلا تعقلون؟" می‌نگریم، منظر حضرت حق. به‌راستی حضرت حق از توصیه به کافران/مشرکان و مؤمنان که دربارهٔ حقانیت ارزش‌بینش‌های منطوی در آیات مذکور تعقل کنند چه منظور یا هدفی را اراده کرده‌اند؟ اگر قائل شویم که منظور این است که آن‌ها به حقانیت آن ارزش‌بینش‌ها پی‌ببرند، آنگاه با این سؤال مواجه می‌شویم که در صورت عدم پی‌بردن تکلیف کافران/مشرکان و مؤمنان چه می‌شود؟ آیا قابل قبول است که قائل شویم: از منظر الهی، آن‌ها مصون و معاف از حساب و کتاب و عقاب می‌شوند؟ آیا باید قائل شویم که منظور این است که آن‌ها باید به حقانیت ارزش‌بینش‌ها پی‌ببرند؟ مجدداً، بحث فوق‌الذکر در اینجا هم تکرار می‌شود که در صورت پی‌نبردن حساب و کتاب و عقاب منتفی می‌شود؟ اما اگر قائل شویم که "پی‌نبردن" هیچ موضوعیتی ندارد و آن‌ها همگی باید و لاجرم به حقانیت آن‌ها پی‌ببرند، این سؤال طالع می‌شود که: این تعقلی که هم نتیجه‌اش مشخص است و هم لاجرم، چه سود و ثمره‌ای دارد؟ اگر مراد از "افلا تعقلون؟" این است که انسان‌ها حقانیت آن ارزش‌بینش‌ها را بدانند در این صورت خیلی ساده می‌توان به ابناء بشر اعلام کرد که: ایها الناس! بدانید این ارزش‌بینش‌ها حق‌اند و حقانیت دارند، و ختم کلام! و دیگر نیازی به تعقلون را تعقل فهم‌کردن و سپس بنای نظری‌ای حول مفهوم تعقل ایجاد کردن و نتیجهٔ تعقل را مفروض و مجبور و لاجرم کردن، ندارد.

به‌راستی چه اشکالی دارد که حضرت حق خالق بدیع السموات والارض مالک یوم‌الدين علیم حکیم فعال ما یشاء ارزش‌ها و بینش‌هایی را به مخلوقات مملوک مغلوب مرزوق متحیر ممتحن فانی زائل اعلام

فرماید و خواهان پذیرش و ایمان به آن‌ها شود؟ به‌راستی منشأ این منظر چیست که انسان را باید که بر دو پای «عقل» مجرد از جامعه و فرهنگ و تاریخ، و نیز «تجربه زیسته خود» بایستد و با این دو معیار آیات الهی را ارزیابی و محک بزند؟ آیا روشن نیست که این عقل ممیز و تجربه حاصل از مصاف انسان با زیستنش و با واقعیات پیرامونش، هر دو، چقدر سراپا آمیخته به جامعه و فرهنگ و تاریخ خویشتن خویش انسان هستند؟ اینک اما! اگر «افلا تعقلون؟» را «آیا پس پایبندی نمی‌ورزید؟» فهم کنیم چه تبعات و آثاری دارد؟ خیلی ساده، تمام آن سوالات و معضلات معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و فلسفه‌شناختی فرو خواهند ریخت. از جمله نخستین اثر این است که دیگر سؤال از اهداف تعقل، چیستی فعل یا فرآیند تعقل، روشن‌بودن موازین صدق و عقلانیت و فایده و آفاقیت و حقانیت و موازین مقابل آن‌ها بالکل منتفی می‌شود و دیگر نیازی به فرض‌های بزرگ و مناقشه‌خیز سابق‌الذکر نخواهیم داشت. ثانیاً، این معضله و تبعات صعب و ناگوار آن هم منتفی می‌شود که در صورتی که کافران/مشرکان با تعقل خود به کذب یا ناعقلانیت یا بطلان آن ارزش‌ها و بینش‌ها برسند چه باید کرد. همچنین، مغالطات لاجرم پیش‌تر به تحلیل نشان داده‌شده هم بروز نمی‌کند. مائیم و دعوت یا توصیه حضرت حق به پایبندی ما به مجموعه آیات ارزشی و بینشی‌اش، والسلام.

پژوهشگاه

مرداد ۱۴۰۳